

هذیان گویی های " مقدس "

انتخاب میان « بد » و « بدتر » یا خودکشی از ترس مرگ ؟

" معروف ها " و " منکرها " ی معاصر و نگاه نو به آن !



محمد امین فروتن

قسمت اول

ژان پُل سارتر فلیسوف نامدار فرانسه که به عرضه و تقویه مکتب اگزیستنسالیزم Existentialism شهرت داشت در جایی گفته است که " جهان یک پرده سینماست ! تهیه کننده عمر شما است ! سناریست و کارگردان خود شما بید ! هنر پیشه اول نیز شما اید ! وفیلم بردار روزگار است ! طوری بازی کنید که کسانی که به دیدن فیلم زندگی شما می نشینند از دیدن برخی صحنه ها خجالت نکشید و مجبور به سانسور آن نشوید ؛ "

بخش چهارم آخرین نوشتارم حکایت از داستان یک روحانی نمایی که عمامه برسر داشت و خود را قیم تمامی اهل بیت و نواهای گرامی پیامبر اسلام می دانیست و از منبر شبکه تلویزیونی اش غبطه آن روزگاری را میخورد که به قول این روحانی نما ی عزیز از سوی نزدیک ترین یاران پیامبر در حق «اهل بیت» رواداشته شده است . و به گمان وی اگر آن روحانی تاریک اندیش در آن عصر و در صف و در رکاب ائمه بزرگوار یا همان نوه های گرامی پیامبر اکرم حضور میداشت هر آئینه که با شمشیر بُران اش به حساب یاران پیامبر میرسید ؛! جالب ترین قسمت سخنان یاوه گونه آن روحانی تاریک اندیش آنگاه و آنجاست که به قول وی تنها یک گروه کوچکی از مؤمنان که از عاشقان اهل بیت اند و مشتقانه در رکاب امام زمان (ع) شمشیر خواهند زد اهل بهشت محسوب میشوند و دیگران مستحق عذاب الهی شمرده میشوند ؛! مگر آنکه در محضر امام زمان (ع) شرف یاب شده و با ندامت از گذشته و برئت از فرقه های بکریه و عمریه با غسل تعمیدی تجدید ایمان کنند ؛!! این روحانی بذله گو باور دارد که تصحیح و باز نویسی گفتمان ولایت برخلاف آنچه که تا اکنون گفته شده است نه از ظهور محمد رسول الله و ائمه مبارکش بلکه از زمان پیدائش بشر اولیه آغاز گشته و چنانچه به قول آن روحانی محترم در روایات صحیح آمده است که اولین نشانه های ظهور امام زمان

(ع) در معرکه فتنه انگیز **هابیل** و **قابیل** که توسط سربازان گمنام امام زمان دفع گردید به مشاهده رسیده است . !! اما این تیوریه موهوم امام زمانی در اینجا متوقف نشده ، بلکه به تدریج فرمانروایی شهر ملکوتی که یک شهر جغرافیایی نیست بلکه یک ساحت معنوی است در دست میگیرند و از سوی دیگر هنگامی که اسلام به عنوان بزرگترین پایگاه فکری جوامع بشری ویژه مردمان مشرق زمین شناخته شده ، و همه جناح های اعتقادی و سیاسی ویژه در کشور ها و جوامع شرقی – مخالف و یاهم موافق در این اصل متفق اند که ریشه های معنویت به مثابه قوی ترین عامل تحول اجتماعی و فکری در میان مردم مذهبی و سنتی در میان نسل جوان و روشنفکر معاصر به حساب می آید و نه تنها در همین چند ماه اخیر بصورت فوق العاده ، موج گسترده ای از نهضت مترقی و مردمی ، سرتاسر خاورمیانه رابه جوش آورده است ، بلکه در این همین راستا دارای «مکتب فکری خاص» و ویژه ای و دارای « آرمانهای اجتماعی » معینی است که هم موفقیت های معنوی و استقبال شدید افکار عمومی ویژه بازگشت شور انگیز و غیر قابل پیش بینی نسل تحصیلکرده و ترقی خواه حاکم بر این نسل شده است و همچنان سمپاشی های منظمی از تهمت ها و دشنام های را که با برپاساختن چنین تریبون های شبه مذهبی در برابرش ناگهان پدید آوردند تا چهره خیزش های واقعاً مردمی در سراسر خاورمیانه را در چشم افکار عمومی که به شدت اثر پذیر و حساس شده است – مسخ کنند و زمینه را برای هدیان گوئی ها و موهومات آنهم از جنس « **امام زمان موهوم !!** » فراهم آرند . این توطئه ها و تهمت های تاریخی زاده عوامل پیدا و پنهان است که کم و بیش بر مردم آگاه ، این روزگار روشن شده است و توده عامی ما هم هرچند از تحلیل های عمیق اجتماعی عاجز باشند و ریشه های اصلی این قیل و قال ها را نتوانند دقیقاً شناسائی کنند ، لاقلاً این را میدانند و یقین دارند که این گونه هیاهو براه انداختن و چنین آشوب ناگهانی بر پا کردن ها همه به قول دانشمندی همه همدست و یکدست اند ، آنچه مسلم است این گونه هیاهوی راه انداختن ها و آشوب ها از سر ایمان و اخلاص به « **اهل بیت** » نیست . زیرا اولاً منطق و مصلحت تاریخی علم و دیانت چنین نیست و ثانیاً کسانی و نیروهای که در طول عمرشان نشان داده اند که در لاک حقیر منافع شخصی و زندگی خصوصی و محدود خویش خزیده اند و در برابر نابودیی دین و ریشه کن ساختن ارزشهای متعالی فرهنگی و اجتماعی در جامعه کوچکترین حساسیتی نداشته و همیشه در رکاب سلاطین به عنوان و عاظ السلطنه ها حضور داشته اند . لهذا با آسانی میتوان قضاوت کرد و فهمید که برنامه ریزان و تمامی عوامل این گمپیدی از دیر بدینسو سردرآخور بیگانه گان دارند و مهره های حقیری بیش نیستند .

جالب و سخت شگفت انگیز آنگاه و آنجاست که این گروهی از شبه روحانیون در حوزه مذهب تشیع که بنام تشیع سیاه درباری و صفوی مسمی می شدند اعطای چنین القاب و این عناوین نه تنها کوچکترین واکنش شانرا بر نه می انگیخت بلکه حرکت در رکاب درباریان و سلاطین ، به زعم شان

موجبات بزرگترین مباحثات رافراهم می آورد و در مقطعی از تاریخ موجب بدست آوردن "نان" و کسب " نام " برای شان شده اند . از سوی دیگر از این حقیقت روشن نیز نباید چشم پوشی کرد که خمیر اصلی این معجون کهنه و تاریخ گذشته ، در موزیم آموزه های مشترک و شرک آلود قرئت تاریخی طالبانی و در امتداد تمامی تاریخ مورد عمل یکسان در هر دوحوزه مذهبی اعم از تشیع و تسنن عملی گردیده است . البته آنانی که به مثابه مدافعان سرسخت و افراطی منافع « اهل بیت » علیهم السلام به میدان معرکه آورده شده اند تنها در اندیشه گرم کردن تنور نفرت ها و اختلافات گذشته گان نیستند بلکه در عصری که نظام سرمایه داری جهانی بویژه در عصر گلوبال کنونی در آسیا و افریقا و خلاصه عموم کشورهای شرقی و اسلامی ، ملت های آزاده ای از این سرزمین ها را قتل عام میکنند و از این دسته روحانی نمایان به حیث پیش مرگان معرکه حق و باطل استفاده می گردد . تا مذهب و معنویت را بویژه در عصری که اکثر مکاتب مادی ساخت بشر مانند مارکسیسم ، لبرالیزم ، ناسیونالیسم و بسیاری دیگر نتوانستند در برابر جوهری که بنام « آزادی !! » تعریف نشده در نظام سرمایه داری نهفته است تاب بیاورند و مذهب و قومیت اصیل را موانع اصلی در راه اجرای پروژه غارتگری جوامع عقب نگاهداشته شده از ریشه بر اندازند . و جوامع شرقی و اسلامی را به کمک همین روحانیونی که میراث نیاکان متحجرشان را همیشه در معامله میگذرانند مسخ کنند ؛ تا اگر بتوانند نسل جوان و تحصیلکرده ای را از اسلام بیگانه سازند و حتی با آن به دشمنی برانگیزند و نسل پیر و توده عوام را در خرافات و جمود و جهل بنام دین و بویژه در شکل اسلام فلج و غرق در موهومات ارتجاعی به بار آرند ، و خواص را نیز در فساد اخلاقی و جنسی که عوارض طبیعی نظام سرمایه داری معاصر اند غرق سازند . از سوی دیگر و در گرماگرم شایعه سازی ها و دروغ پردازی ها و تهمت زنی ها و بکار افتادن ماشین تولید تکفیر و تفسیق و تحریف که هدف شان بدنام ساختن اسلام حقیقی ، گروهی و با القاب بزرگی چون مولوی ، دکتور ، علامه ، پروفیسور ، قطب زمان و مرشد و فلان ابن فلان بنام نجات شریعت و مذهب با قرئت بنیاد گرای خشونت پرور درست در ضلع مقابل مثلثی که تفصیل آن قبلاً به عرض رسید غرض براه انداختن یک جنگ بی معنای زرگری به صحنه کشانده اند و آن همه عوامل تاریخی فجایع دردناک بر انسان مظلوم دنیا را با ترمنولوژی و ادبیات قرن حاضر که قرن سرمایه داری و بهره کشی در عصر گلوبال «Global» است منتقل میسازند ، یکی از همین به قول معروف متفکران و دانشمندان مسلمان که در جمعی از «علمای لاس انجلسی» از مؤقبعیت ممتازی برخوردار است و در پروژه دعوت کلاسیک مذهبی یا انتقال کاذب مؤلفه های حیات بشر در قرون وسطائی به زمان معاصر فعالیت دارد طی یک سخنرانی غرّای که در جمع چندین صد تن از هواداران و مریدان اش ایراد میکرد طی یک فتوای مذهبی از قول چهار مذهب معروف به اهل سنت و الجماعت به این مضمون و برداشت اعلام کرده

بود که « یک ولی صالح یا یک پدر دلسوز نسبت به اولاد اش چه صغیر باشد یا صغیره میتواند دختر یا پسر چهار ساله ای که به سن بلوغ نرسیده و این مرد به عنوان پدر و یاهم وکیل شرعی با آن طفل نسبتی دارد به نکاح شرعی مردی در آورد ، البته آنگاهی که دختر به سن عقلانی که معمولاً سن رشد و سن بلوغ خوانده میشوند برسد وی میتواند راجع به این نکاح خود تصمیم اتخاذ کند .»

در پرتو سخنان این دانشمند بزرگوار با دو نگاه و دو مودل متفاوت نسبت به « هستی و اسلام » روبرو هستیم ، نگاه اول که بیشتر توجیه کننده اشرافیت و نظام های نیمه فئودالی و شبه سرمایه داری در منطقه و جهان است که در این نگاه و این مودل که بیشتر در ادبیات سیاسی معاصرینام حکومت «سلطانی» و یاهم « ظل الهی » نامیده میشوند ، سلطان یا همان پادشاه بالاتر از قانون است و او را باید که با ارتباطات « استخاره ای و اشرافی » کشف کرد و باید دریافت که اراده او یعنی همان سلطان که سایه خدا محسوب میشود با نیابت از خدا بر اراده و سرنوشت مردم حاکم است ، زیرا فرض بر این است که اراده سلطان مستقیماً به اراده الهی متصل گشته است البته باید خاطر نشان ساخت که ثقل این گفتمان « سلطنت » است و کانون مرکزی آن را نیز " اطاعت مطلقه از سلطان " و نهاد سلطنت تشکیل میدهد ، هیچگونه جای تعجب نیست که همین گفتمان " **ضل الهی سلطنت** " در عصر مدرنیته نیز به کمک گروهی از نخبه گان و کاردینال های بازنشسته مذهبی با مسخ مفاهیم تازه ای چون " آزادی بیان ، دموکراسی و مردم سالاری " عرضه میگردد . زیرا روشن است که مطلوب ترین روش دموکراسی حتی دموکراسی متعهد در گفتمان اقتدار رگرا و صله ای تحمیلی به حساب می آید ، در نگاه " اقتدار گرای ضل الهی " سخن گفتن از نقد و نظارت پذیری یک مفهوم باطل انگاشته میشود ، همچنانکه تعیین حدود اختیارات و اقتدار شخص سلطان گزاره ای بیش نیست!! . با توجه به اینکه فقه سنتی در مؤقیعت و شرائط تاریخی ما قبل مدرن و در دورانی که فقیهان و مجتهدان به استنباط احکام شرعی می پرداختند و اصولاً مسلمانان با نزول تمدن پربار اسلامی که فاقد یک دولت مشروع سراسری بودند و بصورت کالونی های کوچک و پراکنده و به مثابه یک اقلیت نسبتاً بزرگی کره ای از زمین می زیستند تکوین و تطبیق یافته است ، لهذا اهتمام عمده آن معطوف به حل معضلات فردی و تنظیم روابط شخصی بوده است و در نهایت متولیان و پاسداران شریعت نیز میکوشیدند تا شریعت و احکام فقهی و مذهبی را روی مناسبات و روابط شخصی میان انسان و خدا معرفی کنند ، از این جهت سرمشق و " پارادایم " Paradigm " حاکم بر شریعت و فقه سنتی سرمشق فردی و خصوصی بوده و طبیعی است که از اثر گذاری دینامیک به عنوان یک اندیشه اثرگذار اجتماعی بر نسل معاصر مطرح نه شده بود و چنین است که در دوران تکوین دولت مدرن نیز به گونه ای مضاعف جز از طریق « **اجتهاد پویا** » خلاق و نوساز قابلیت انطباق با حاکمیت فراگیرا نداشته است . در پرتو چنین امر است که همین گفتمان را در جامعه امروزی ما گرفتار یک

تناقضی کرده و به بسیاری از تنشها و بحرانهای نظری و عملی بویژه در حوزه انطباق شریعت با پدیده های نوی که لحظه به لحظه پیرامون زندگی انسان امروزی را احاطه میکنند دامن میزند . اما اکنون برای اینکه دریابیم اینگونه فتوی های که از سوی نخبه گان و سرشناس ترین چهره های جامعه مذهبی در خارج از افغانستان بیان میگردد چه نسبتی با " توحید" و " عدالت" که مضمون اصلی دین مقدس اسلام بر آن استوار است ، دارد ، کافی است که سخنان این نخبه گان و دانشمندان جامعه اسلامی ما را با متون و ارزشهای بلند دین مقدس اسلام که در یک قلمرو خاص مگر کوتاهی از تاریخ و جغرافیای جزیره العرب حکمروائی داشت مقایسه کنیم لهذا با آسانی خواهیم دید که چنین دیدگاه های ارتدوکسی هیچگونه ربطی به اسلام به عنوان یک ایمان و اندیشه و هیچ تناسبی با واقعیت های این زمان ندارد ، زیرا اساساً نسبت دین و جامعه در تفکر شرک آلود « ضل الهی » و جهان بینی « سلطانی» از مدل و شیوه پروکراستی Procreates تبعیت میکند ، پروکراست راهزن افسانه ای یونان بود که حین غارت قافله ها کاروانیان را بروی یک تخت آهنی ای که داشت میخواباند و هرکسی که قد و اندازه اش از طول تخت آهنی کوتاه تر بود به فرمان پروکراست آنقدر از پاهو سر میکشیدند تا به اندازه تخت شود و اگر قد بلند تری داشت آنرا به اساس فرمان از ناحیه آ پا آره میکردند تا کاملاً در قالب تخت آهنی جای گیرد ، از نظر گفتمان شرک آلود ضل الهی اسلام شبیه به همان تخت آهنی است که باید انسان و جامعه را در درون آن قرار داد و کم و زیاد های آنرا با برش یا هم کشش قالب بندی کرد ، ریشه تناقض معرفت شناختی گفتمان « سلطانی » با انسان و جامعه معاصر از همین جا نشئت کرده است . همچنان بنیاد گرائی سلطانی با اتکای مطلق ، مکانیکی و دگم به منابع فقهی احکام برده داری را به عنوان احکام ثابت و لایتغیر تلقی میکند ، بنأ تکلیف شرعی خود می بیند که چنین مناسبات ظالمانه و ضد انسانی را تئوریزه و تحکیم کند . بدین سبب معرفت شناختی گفتمان « ضل الهی » هم با آگاهی های امروزی بشر و هم با نهاد ها و مناسبات واقعاً موجود تناقض پیدا میکند ، و در زمینه حقوق سیاسی و مدنی شهروندان و حقوق انسانی نیز در شرائطی که دموکراسی متعهد و آزادی های برخاسته از آن در الگو و پارادایم زندگی انسان امروزی جای گرفته و خواست مشارکت و حق تعیین سرنوشت با عقلانیت و خرد وقایه شده سیاسی در هم آمیخته ، تمسک به الگوهای نظیر سلطنت ، خلافت و یاهم امامت آمرانه و اقتدار گرایانه که رابطه حکومت با جامعه را به رابطه حق و تکلیف مبدل میسازد و دولت قیم سالار یا همان سلطنت ضل الهی را به مثابه دولت دینی می شمارد و در برابر آن هرگونه دولت مردم سالار را که در حوزه مشروعیت با عقلانیت و خرد وقایه شده و متعهد توصل یافته باشد تشکیلات غیر دینی ، کافر مآب ، وارداتی و غیر شرعی اعلام میکنند که از نظر هواداران این گفتمان و این قرئت متحجرانه و دگم در متون شرعی و دینی هیچگونه جایگاهی ندارد !! گفتمان « ضل الهی سلطنتی » نیز همچون برداشت و قرئت

طالبانیزم در همه حوزه های زندگی یعنی اعتقادات ، عبادات ، اخلاق و معاملات (سیاست ، اقتصاد حقوق و) الگو ها و انگاره های ثابت ، جامد و دگم را به عنوان سنت ها و انگاره های دینی و خدشه ناپذیر باور دارد و برای انسان ، عقلانیت ، علوم و تجربه های بشری هیچگونه اعتبار و ارزشی قائل نیست ، هواداران این گفتمان رابطه دین با انسان و جامعه را یک رابطه ای یکسویه ، مطلق و جامد در تمامی زمینه های حیات بشری محسوب میکنند . که در نتیجه این گونه فعل و انفعالات زشت ترین و آلوده ترین عصاره ء تاریخی و عملی ای از جهان بینی " ظل الهی " در جامعه ای که اصالت و غایه نهایی حیات بشر " تولید و مصرف " است و عقلانیت نیز جز اقتصاد و بدست آوردن ثروت چیزی دیگری نه می فهمد ، زن نه به عنوان موجود پاک و دارای توانمندی های عقلانی و فطری جانشینی خدا در زمین یا همان " خلافت الهی " که نهاد و مؤسسه ای فطری در تاریخ بشر دانسته میشود ، بلکه به عنوان کالایی اقتصادی و تجاری است که به میزان جاذبه های جنسی اش خرید و فروش میشود !! در گفتمان و قرئت « ظل الهی سلطانی » و همچنان قرئت متحجرانه طالبانی که توجیه کننده استثمار و دیگر عوارض سرمایه داری جهانی زن به عنوان ابزار سرگرمی و به عنوان تنها موجودی که جنسیت و سکسوالیته دارد بکار گرفته میشود تا نگذارد کارگر و کارمند و حتی روشنفکر در لحظات فراغت به اندیشه های **توحیدی و ضد طبقاتی و سرمایه داری** بپردازند . همچنان در راستای مأموریت تاریخی ای که از سوی مردان خلاف کار « البته نه از جانب خدا و به اساس هدایات آسمانی» برای زن واگذار گردید ، بکار گرفته شد که تمامی خلأ و حفره های زندگی اجتماعی را پُر کند و با استخدام برخی از نامدارترین هنرمندان جهان ، مقام متعالی هنر و عشق را تا مرز « هنر برای هنر » پائین آوردند و به اساس سفارش نظام مادی سرمایه داری سرمایه بزرگ هنر را که همیشه زیبایی و روح و احساس و عشق با خدا و انسان بود در وجود زن به " سکس " تبدیل شد . و زن این «اسیر محبوب» قرون وسطی ، بحیث یک « اسیر آزاد » قرن بیست و یکم در آمد . در نتیجه میتوان قضاوت کرد که اساساً مسأله زنا شوهری و مؤلفه ای بنام « **نکاح** » در جهان بینی «شُرک معاصر» اعم از گفتمان متحجرانه طالبانی و نگاه « ظل الهی و سلطانی » مغائر با جوهر توحید و عدالت از تریبون « تاریخ مذکر » مطرح گردیده است و بر مبنای ناقصی از تفکر نسبت به هستی ، خدا و انسان قرار داشته است ،

انتخاب میان « بد » و « بدتر » یا خودکشی از ترس مرگ ؟

« دولت مافیائی و اپوزسیون مافیائی!! »

طی سالیان متمادی در همه زمینه ها و حوزه های زندگی تک تکی از ما دچار یک مغالطه ای شده ایم که وقتی در برابر دوتا از واقعیتهای فلسفی و بیشتر اجتماعی قرار میگیریم و ناگزیر می شویم تا

باید یکی از آنها را بپذیریم ، ناگهان برای اقتناع فریبنده خود متصل به یک استدلال کاذب و پوچی می‌شویم که میان " بد " و " بدتر " انتخاب میکنیم . درحالی‌که وقتی گروه خونی آنچه را که ما آنرا " بد " می‌پنداریم با گروه خونی ای که نزد ما " بدتر " پنداشته میشود در آزمائشگاه عقیده و ایمان ما تجزیه و تحلیل کنیم دارای ریشه‌ها و عناصر مشترکی میباشند که تنها انگیزه ظهور آن در پیرامون زندگی ما از لحاظ زمانی و "تاریخی" و گاهی هم جغرافیای تفاوت میکنند . آنچه که باید اکنون گفت و مهمترین بخشی از این نوشتارم رانیز انعکاس میدهد این است که : اولاً عملکردهای اجتماعی و تاریخی در عین وجوه مشترک و کلیت هرگز چنان جزمی و خدشه ناپذیر نیست که نسخه و هویت معین و مشخصی را بدست دهد . زیرا عامل اراده ء انسانی همراه با انگیزه نطفه‌گذاری در مقاطع مختلفی از تاریخ که در بطنی از مسیر حرکت های آزادی بخش ملتها بخوبی و با تنوع بسیار مسیر بسیاری از حرکت های پیش بینی شده را تغییر میدهد و در آن بصورت کامل دخالت می‌کند ، نخستین و در عین حال مهمترین پرسشی که از مشاهده این دو مفهوم یعنی « بد » و « بدتر » نزد همه جامعه‌شناسان و پژوهشگران علوم اجتماعی بوجود می‌آید این است که مؤلفه‌ها و مفاهیمی از قبیل " بد " و " بدتر " محصول و مؤلف چه نوع تغییر و تحول اجتماعی و سیاسی در تاریخ ملتها بوده است ؟ زیرا به همان تناسب و اندازه ای که ملت های تحت ستم و در زیر یوغ استعمار جهانی به مقتضای شرائط تاریخی و فرهنگی خویش میتود های مبارزه در برابر استعمار و نظام های سرمایه سالاری مافیائی را با توجه به شرائط عینی و ذهنی جوامع و کشور های جهان سوم تنظیم میکنند، به همان تناسب طبقه سرمایه داروبه قول دانشمندی بورژوای صنعتی نیز براساس همین قوانین شبه علمی به سر عقل می‌آید ، یعنی به همانطور که طبقه پرولتر پس از آموختن فلسفه تاریخ و نقش دیالکتیک در تاریخ ، آگاهی پیدا میکند ، طبقه سرمایه دار نیز متوجه انهدام تدریجی نظام سیاسی حاکم بر جوامع جهان سومی می‌شود ، زیرا وقتی کسی فردی را آگاه ساخت که « سیر حوادث اینگونه و با اعمال چنین شیوه‌ها به سود توست » دشمن نیز آگاه میشود که چگونه میتواند سیر حوادث را بسود خویش هدایت کند ؟ یکی از شیوه های تسلط و غلبه یافتن بر سرنوشت ملتها این است که در قدم نخست هسته های گوناگونی را بنام « دولت و همچنان گروهی را در لاک " اپوزسیون " « جابجا میکنند و هریکی از این گروه‌ها را بصورت مصنوعی و میان تهی از مسأله سرنوشت کل اجتماع غافل میسازد و هر کسی و هر واحدی از جامعه شحم زده ای که قبلاً به کمک ویاری انتن های استخباراتی و امنیتی نشانی گردیده اند در چهار چوبهای بسیار کوچک و مجرد از کل جامعه چنان فرو می‌برند که نتوانند تقدیر و سرنوشت مردم را به عنوان یک پیکره کلی احساس کنند ، جالب ترین پرامتری که به مثابه ملاک مشترک میان این دسته‌ها یعنی جماعتی که بنام «دولت مشروع!» و مورد نظر سرمایه داری غارتگر بین الملل به نمائیش گذشته شده و بصورت صوری و نمائیشی

زمام امور کشور افغانستان را در دست گرفته و مقامات دولتی را تصاحب کرده اند و همچنان گروه های که برکرسیهای « اپوزیسیون رسمی » نشسته اند همانا پذیرش مجموعی ساختار نظام است که تمامی جناح ها پذیرش وثیقه ای بنام قانون اساسی افغانستان و احترام به روحیه ساختاری نظام کنونی که بصورت مصنوعی و مافیائی بنام « بازار آزاد » در قالب نوع ریاستی نظام جمهوری اسلامی افغانستان مسمی شده است جز لاینفک هر نوع گفتمان با مخالفین میدانند هر چند برخی از لایه های هردو بال نظام جمهوری اسلامی افغانستان یعنی « دولت مافیائی و اپوزیسیون مافیائی » هیچگونه التزام فکری و اعتقادی به مؤلفه های چون دموکراسی، حقوق بشر و سائزملزومات جامعه مدنی ندارند. و حالاً به این سوال میرسیم که آیا ارتباط میان این دو بال سیاسی که « دولت جمهوری اسلامی افغانستان » را معنی و هویت بخشیده است و اپوزیسیون یا هم همان مخالفان مسلحی که در چراگاه های منافع و اهداف استراتژیک کشور های شامل در ائتلاف جهانی علیه تروریسم و دهشت افگنی فربه میشوند وجود دارد یا خیر؟ ما سوا از همکاری ها، روابط و مناسبات تاریخی ای که میان اهرم های اصلی حوزه های قدرت حاکم اعم از تشکیلاتی که بنام دولت بر ویرانه های کشور افغانستان حضور دارند و یاهم بنام اپوزیسیون غیر مسلح بنام های گوناگونی چون فلان ائتلاف و فلان جبهه وجود دارند، مطابق به گزارشهای های موثقی که از سوی وسائل اطلاعات جمعی جهانی منتشر شده است نیروهای مخالف مسلح در جامعه افغانی از سوی برخی از کشورهای شامل در ائتلاف جهانی ضد تروریسم چندین مرتبه با پرتاب جعبه های تسلیحاتی و نظامی شامل کلاشینکوف ها، مهمات و گلوله ها مساعدت بعمل آمده است، البته این کمک ها ماسوا از فعالیت ها و پرورش همه جانبه مخالفین مسلح است که برای چندین سال در زیر سایه ارتش سلطنتی انگلیس و با موافقت عناصر خاصی در نهاد های امنیتی و نظامی افغانستان در ولایت هلمند بدون آنکه همین مقامات ارشد دولت مافیائی افغانستان از چگونگی تربیت نیروهای بنام اردوی ملی و یا هم پولیس ملی آگاهی حاصل نموده باشند بصورت خود سرانه به میدان معرکه فرستاده می شدند.

ادامه دارد

24/اپریل سال 2011 میلادی